



چگونه پوپولیسم جهانی را بشناسیم؟



ژانگ ویوی، برنامه «این است چین»، قسمت ۲۷۹: چگونه پوپولیسم جهانی را بشناسیم؟
نویسنده: ژانگ ویوی
نویسنده: فان یونگ-پنگ
معرفی نویسندگان:

ژانگ ویوی: عضو شورای اندیشکده‌های عالی رتبه ملی، رئیس مؤسسه چین در دانشگاه فودان
فان یونگ-پنگ: معاون رئیس مؤسسه چین در دانشگاه فودان

[ترجمه مجله جنوب جهانی](#)

ژانگ ویوی، برنامه «این است چین»، قسمت ۲۷۹: چگونه پوپولیسیم جهانی را بشناسیم؟

نویسنده: ژانگ ویوی

نویسنده: فان یونگ‌پنگ

معرفی نویسندگان:

ژانگ ویوی: عضو شورای اندیشکده‌های عالی‌رتبه ملی، رئیس مؤسسه چین در دانشگاه فودان

فان یونگ‌پنگ: معاون رئیس مؤسسه چین در دانشگاه فودان

موضوعات:

«پوپولیسیم دقیقاً چیست؟ آیا مترقی است یا مضر؟ تجربیات تاریخی و وضعیت کنونی نشان می‌دهد که سوسیالیسم پادزهر پوپولیسیم است، در حالی که سرمایه‌داری بستر پرورش پوپولیسیم است.»

واژه پوپولیسیم احتمالاً برای همه آشناست، اما دقیقاً پوپولیسیم چیست؟ از کجا نشأت می‌گیرد؟ چه تأثیری بر جهان و جامعه دارد؟ در برنامه «این است چین» که در تاریخ ۱۴ آوریل از شبکه تلویزیونی «دراگون تی‌وی» پخش شد، پروفیسور ژانگ ویوی، رئیس مؤسسه چین در دانشگاه فودان، و پروفیسور فان یونگ‌پنگ، معاون رئیس این مؤسسه، به طور مشترک تاریخچه، ویژگی‌ها و زمینه‌های شکل‌گیری پوپولیسیم را تحلیل کردند.

انتخاب ترامپ و صعود نیروهای سیاسی راست‌گرا در برخی کشورهای اروپایی، بار دیگر پوپولیسیم را به یک واژه پرکاربرد تبدیل کرد. از زمان بحران مالی جهانی در آمریکا، جنبش‌های پوپولیستی در این کشور رو به افزایش گذاشت، برای مثال جنبش «اشغال وال‌استریت» در سال ۲۰۱۱، اما به سرعت سرکوب شد و پس از آن به مدت ۸ سال با شعارهای تغییر اوباما فریب خورد، اما در واقع هیچ تغییری حاصل نشد.

در سال ۲۰۱۶، ترامپ که یک سرمایه‌دار بزرگ بود، با استفاده از جریان پوپولیسیم با موفقیت به ریاست جمهوری رسید. در ماه مه همان سال، من با موفقیت پیروزی ترامپ را پیش‌بینی کردم، یکی از دلایل آن این بود که لحن تبلیغاتی او به طور بسیار دقیقی آن بخش از طبقه متوسط و کارگر

سفیدپوست پایین و میانی را هدف قرار داده بود که قبلاً به دموکرات‌ها تعلق داشتند. تحقیقات پس از انتخابات نیز نشان داد که این استراتژی به طور قابل توجهی مؤثر بوده است. در انتخابات سال گذشته، رنگ و بوی پوپولیستی ترامپ قوی‌تر بود و پس از ۴ سال آشفتگی دوران بایدن، هاله‌ای از مظلومیت نیز به چهره ترامپ اضافه شد و او بار دیگر با موفقیت انتخاب شد.

مشابه آمریکا، امروزه بسیاری از کشورهای جهان وارد دوره اوج‌گیری پوپولیسم شده‌اند. استاد ژانگ در قسمت ۹۲ برنامه در سال ۲۰۲۱ با عنوان «پوپولیسم فراگیر در غرب» به این موضوع پرداخت و در آن زمان اشاره کرد که مشکل اساسی پوپولیسم این است که سیاستمداران از احساسات غیرمنطقی مردم سوءاستفاده می‌کنند، اما به طور واقعی به تحقیق و حل مشکلات نمی‌پردازند، چه برسد به برنامه‌ریزی برای منافع کلی و بلندمدت کشور. اخیراً نیروهای راست‌گرای پوپولیست در اروپا نیز در حال افزایش هستند. برخی از نهادهای اروپایی در تحقیقات اخیر خود دریافته‌اند که قدرت راست افراطی در اروپا از سطح پیش از جنگ جهانی دوم فراتر رفته و این را یک علامت خطرناک می‌دانند. بنابراین، پوپولیسم به یک کلیدواژه برای درک سیاست کنونی کشورهای مختلف جهان تبدیل شده است.

دانشمندان و رسانه‌های لیبرال غربی به شدت از مضرات پوپولیسم انتقاد می‌کنند و برخی از روشنفکران لیبرال چینی نیز به طور تند و آتشین با پوپولیسم مخالفت می‌کنند. اما در عین حال، صداهای زیادی نیز در دفاع از پوپولیسم وجود دارد. پوپولیسم دقیقاً چیست؟ آیا مترقی است یا مضر؟ ابتدا از منظر لغوی به بررسی تاریخچه مفهوم پوپولیسم می‌پردازیم.

پوپولیسم در اواخر قرن نوزدهم در اروپا و آمریکا پدید آمد. یکی از ریشه‌های آن از زبان روسی می‌آید. در دهه‌های شصت و هفتاد قرن نوزدهم، روشنفکران روس جنبش نارودنیک‌ها را به وجود آوردند که معتقد بودند روسیه می‌تواند با دور زدن سرمایه‌داری مستقیماً به سوسیالیسم برسد. ریشه دوم از زبان انگلیسی می‌آید. در اواخر قرن نوزدهم، حزب مردم در آمریکا ظهور کرد که ادعا می‌کرد نماینده منافع کشاورزان جنوب و صاحبان صنایع کوچک است و با حاکمیت نخبگان واشنگتن و سرمایه مالی ساحل شرقی مبارزه می‌کند. علاوه بر این، در آن زمان جنبش‌های پوپولیستی گوناگونی در قاره اروپا نیز به وجود آمدند که برخی از آنها حتی بعداً به فاشیسم تبدیل شدند.

اصطلاح پوپولیسم از زمان پیدایش خود، دارای دو جنبه مثبت و منفی بوده است. از یک طرف، نماینده منافع مردم عادی است و از مشروعیت نسبی برخوردار است. برای مثال، جنبش‌های

پوپولیستی چپ‌گرا در اروپا به تدریج جای خود را به جنبش‌های سوسیالیستی دادند و بسیاری از خواسته‌های جنبش پوپولیستی آمریکا نیز بعداً توسط سیاست‌های مترقی، به ویژه توسط حزب دموکرات، جذب شد و به پیشرفت ترقی‌خواهی در آمریکا کمک کرد. به عنوان مثال، روسای جمهور دموکرات مانند ویلسون، روزولت، کارتر و اوباما همگی از لحن و چهره پوپولیستی استفاده کردند. در مقابل، جمهوری‌خواهان نیز به رقابت پرداختند. بسیاری از آنها، مانند نیکسون، ریگان، بوش پسر و ترامپ، ثروتمندان بزرگی بودند اما همگی تلاش می‌کردند خود را نماینده افراد فرودست و کوچک نشان دهند.

زمانی که پوپولیسم برای اولین بار وارد چین شد، معنای مثبتی نیز داشت. در دوره جنبش چهارم مه، این واژه به عنوان «مردم‌گرایی» ترجمه می‌شد. سخنرانی لی دازائو با عنوان «پیروزی مردم عادی» و سخنرانی تسای یوان‌پی با عنوان «تقدس کار» هر دو متعلق به این دیدگاه بودند. از سوی دیگر، پس از جنگ جهانی دوم، مفهوم پوپولیسم دچار یک روند معنایی منفی شد. بسیاری از دانشمندان آمریکایی شروع به رد مشروعیت پوپولیسم کردند و آن را به عنوان یک پدیده غیرمنطقی ناشی از مخالفت دهقانان با مدرنیته و غیره تلقی کردند. بنابراین، امروزه وقتی در مورد آن صحبت می‌کنیم، معمولاً از این واژه در معنای منفی استفاده می‌کنیم. حتی در روند منفی شدن معنای آن نیز، گفتمان غربی دچار مشکلات زیادی شده و از انسجام منطقی برخوردار نیست.

برای مثال، آمریکا هر کشوری را که با منافعش همسو نباشد، حتی اگر دولتش از طریق روندهای قانونی و انتخابات مردمی روی کار آمده باشد، پوپولیست می‌خواند. در حالی که کشورهایی که از دستورات آمریکا پیروی می‌کنند، حتی اگر واقعاً پوپولیست باشند، مانند زلنسکی، به عنوان دموکرات معرفی می‌شوند. البته اکنون ترامپ قصد دارد تابعیت دموکراتیک زلنسکی را لغو کند. حتی برخی از رژیم‌های دیکتاتوری نیز توسط آمریکا به عنوان نمونه‌های حقوق بشر معرفی می‌شوند. به عنوان مثال، رئیس جمهور روزولت زمانی در مورد سوموزا، دیکتاتور نیکاراگوئه، چنین اظهار نظر کرد: «می‌دانم که او یک عوضی است، اما عوضی ماست.» بنابراین، پس از آغاز درگیری روسیه و اوکراین، سرگئی لاوروف، وزیر امور خارجه روسیه، به طور خاص از این جمله برای توصیف زلنسکی استفاده کرد. این جمله به خوبی نشان می‌دهد که آمریکا کشوری است که بر اساس رویکرد «فقط دشمن و دوست، نه درست و غلط» و معیارهای دوگانه عمل می‌کند.

اگرچه آمریکا در بازی با کلمات بسیار ماهر است، اما یک تله مفهومی به جا گذاشته است: دقیقاً پوپولیسم چیست و دموکراسی چیست؟ معیار این تمایز کجاست؟ در مرحله بعد، به بررسی معیارهای پشت دموکراسی و پوپولیسم می‌پردازیم.

به نظر من، هر دوی این مفاهیم با یک مسئله نظری بسیار مهم مرتبط هستند: مسئله اکثریت و اقلیت. از نظر تعریف، دموکراسی نماینده اراده و منافع اکثریت است و اقلیت از اکثریت اطاعت می‌کند. پوپولیسم نیز نماینده اراده اکثریت است، پس آیا پوپولیسم همان دموکراسی نیست؟ در اینجا، ابتدا باید مفهوم دموکراسی غربی را مورد بررسی قرار دهیم.

دموکراسی غربی خود یک مفهوم ساختگی و دروغین است. از زمان پیدایش سرمایه‌داری مدرن، آنچه شکل گرفته، دولت‌هایی بوده که تحت سلطه اقلیت سرمایه‌دار قرار داشته‌اند. اما با اوج‌گیری جنبش‌های کارگری و کمونیستی در قرن نوزدهم اروپا و گسترش حقوق شهروندی و حق رأی، کشورهای سرمایه‌داری به تدریج مجبور شدند نقاب دموکراسی بر چهره بزنند. آنها هم می‌خواستند از نقاب دموکراسی استفاده کنند و هم نمی‌خواستند به طور اساسی نماینده اراده اکثریت باشند. کشورهای سرمایه‌داری دو راهکار داشتند: یکی طراحی انواع نظام‌ها برای محدود کردن دموکراسی، مانند استفاده از قانون اساسی، لیبرالیسم، تفکیک قوا و غیره، تا اجازه ندهند مردم قدرت را در دست بگیرند؛ و دیگر، تکیه بر بازی با مفاهیم برای مغشوش کردن افکار مردم.

این به دیالکتیک اکثریت و اقلیت مربوط می‌شود. نظام‌های غربی، به طور ساده، با تکیه بر دو مجموعه از گفتارها، یعنی «اکثریت در میان اقلیت» و «اقلیت در میان اکثریت»، حفظ می‌شوند که بسیار جالب است.

اول، «اکثریت در میان اقلیت» به چه معناست؟ ما در تاریخ غرب می‌بینیم که تمام کشورهای که خود را دموکراتیک یا جمهوری‌خواه نامیده‌اند، در واقع توسط اقلیتی بسیار کوچک اداره می‌شدند که در میان همین اقلیت، روش تصمیم‌گیری اکثریت حاکم بوده است. از یونان و روم باستان گرفته تا فلورانس و ونیز در قرون وسطی و تا کشورهای غربی امروزی، همین وضعیت برقرار بوده است. برای مثال، شهرهای ایتالیایی در قرون وسطی تا چه حد دموکراتیک بودند؟ هر گروهی که حق مشارکت سیاسی داشت، تماماً از طریق قرعه‌کشی و به شیوه‌ای کاملاً برابر دموکراتیک انتخاب می‌شد.

دوم، «اقلیت در میان اکثریت» به چه معناست؟ موج دموکراتیزاسیون اروپا از قرن نوزدهم به بعد، بورژوازی را از انحصار آشکار قدرت بازداشت، بنابراین به حیلۀ «اقلیت در میان اکثریت» روی آورد. بدین صورت که از طریق انتخابات و سیاست پارلمانی، بخشی از «اشرافیت کارگری» را رام و تطمیع

کرد و به اقلیتی از نخبگان طبقه کارگر که اکثریت مطلق را تشکیل می‌دادند، جایگاهی بر سر میز سرمایه‌داران بخشید. برای مثال، جنبش‌های کارگری آمریکا پس از دهه‌های پنجاه و شصت نیز چنین بودند. تعدادی از رهبران اقلیت در میان اکثریت کارگران، هم بر سر میز سرمایه‌داران می‌نشستند و هم از ثروتی که از استثمار سراسر جهان به دست آمده بود، سهمی به اعضای اتحادیه‌های کارگری آمریکا می‌رساندند. دولت‌های رفاه اروپایی پس از جنگ جهانی دوم نیز همین گونه بودند.

بدین ترتیب، کارگران، زنان، اقلیت‌های سیاه‌پوست و گروه‌های حاشیه‌ای مختلف در غرب می‌توانستند در استثمار جهانی سهمی شوند و از این رو، از مقاومت در برابر استبداد سرمایه دست کشیدند. در عین حال، نخبگان اقلیت در میان آنها به طور هدفمند پرورش یافتند و ویتترین دموکراسی را زینت بخشیدند، در حالی که اکثریت واقعی، به محض ابراز نظر یا اقدام، با برچسب غیراخلاقی پوپولیسم مواجه می‌شدند.

بنابراین، به محض اینکه آنها دست به جنبش‌های سازمان‌یافته می‌زدند، به سرعت سرکوب، تطمیع و رام می‌شدند. مبارزات طبقات پایین در جوامع غربی نمی‌توانستند نیروی سازمان‌یافته‌ای داشته باشند، جنبش‌های منسجم ایجاد کنند و استراتژی‌های قدرتمند اتخاذ نمایند، و در نهایت به اقدامات کور و بی‌سازمان و تخلیه احساسات مخرب تبدیل می‌شدند، درست مانند جنبش‌های «اشغال وال استریت»، «شب ایستاده» در فرانسه و غیره که به سرعت سرکوب و خنثی شدند.

یا همان‌طور که برخی از فیلم‌های غربی مانند «در زمان»، «وی برای انتقام» و «ماتریکس» و دیگر آثار هنری به تصویر می‌کشند، چشم‌انداز بدبینانه‌ای آمیخته با خیال‌پردازی و سردرگمی ارائه می‌دهند. این نتیجه دقیقاً بر ماهیت تحقیرآمیز پوپولیسم دلالت دارد. بنابراین، کشورهای سرمایه‌داری اقلیت را به عنوان اکثریت جلوه می‌دهند و در عین حال، «اقلیت در میان اکثریت» را پرورش می‌دهند تا به عنوان نمونه‌ای برای تزئین حاکمیت اکثریت و ایجاد نمایشی از دموکراسی به کار گیرند. در این میان، اکثریت واقعی، هر حرکت و اقدامی که انجام دهند، پوپولیستی خوانده می‌شوند، و اقدامات پوپولیستی نیز در نهایت اغلب توسط فتنه‌گران، توطئه‌گران و ماجراجویان برخاسته از نخبگان سرمایه‌دار اغوا و تحریک می‌شوند، به طوری که بیشتر جنبش‌های پوپولیستی به ابزاری برای بازی تغییر مهره‌های نخبگان سرمایه‌دار تبدیل شده و در نهایت به خدمت منافع اقلیت سرمایه‌دار در می‌آیند.

سوم، بیابید ببینیم چرا دموکراسی سوسیالیستی می‌تواند از پوپولیسم فراتر رود؟

ما در جنبش سوسیالیستی جهانی نیز با دیالکتیک اکثریت و اقلیت مواجه هستیم. برای مثال، در دوران مدرن، پرولتاریای اروپا تحت استثمار و ستم وحشیانه قرار گرفت و جنبش‌های اعتراضی گسترده‌ای با ویژگی‌های پوپولیستی به راه انداخت، اما بعدها تحت هدایت مارکسیسم، به تدریج در مسیر علمی جنبش سوسیالیستی قرار گرفت. در دوران انترناسیونال اول، مارکس یک اصل بسیار مهم را بیان کرد: او گفت که در مواجهه با ماشین سرکوب بورژوازی، کارگران تنها یک عامل موفقیت دارند و آن تعدادشان است، اما صرف تعداد کافی نیست. کارگران تنها در صورتی می‌توانند از مزیت عددی خود به یک مزیت واقعی تبدیل کنند و مؤثر واقع شوند که سازماندهی شده و از هدایت دانش بهره‌مند گردند.

در اینجا دو نکته اساسی وجود دارد: اول، «سازماندهی شدن» و دوم، «هدایت دانش». این دو نکته بیان زنده‌ای از اصول اندیشه حزب‌سازی پرولتاریا در «مانیفست کمونیست» هستند. بعدها، انترناسیونال اول شکست خورد و مارکس و انگلس به بررسی علت این شکست پرداختند و سپس یک پیشنهاد جدید مطرح کردند: اینکه هر کشور باید حزب مستقل پرولتاریا خود را تأسیس کند. تحت رهبری حزب، پرولتاریا می‌تواند هم انقلاب خشونت‌آمیز انجام دهد و هم مبارزات پارلمانی مسالمت‌آمیز را پیش ببرد. انگلس در اواخر عمر خود به طور خاص اشاره کرد که پرولتاریا می‌تواند ابزار فریب، یعنی پارلمان بورژوازی را به ابزار آزادی تبدیل کند، اما در عین حال به کارگران هشدار داد که نباید به طور یک‌جانبه به مبارزات پارلمانی تکیه کنند و انقلاب خشونت‌آمیز را کنار بگذارند.

موفقیت انقلاب روسیه نیز در حل موفقیت‌آمیز دیالکتیک کمیت بود. لنین جمله‌ای گفته است که پرولتاریا در مبارزه برای کسب قدرت، سلاحی جز سازماندهی ندارد. بنابراین، کارگران روسیه از طریق رهبری سازمان حزب، از یک سو اکثریت توده‌ها را به دست آوردند و یک اکثریت مطلق را کسب کردند، و از سوی دیگر، در داخل حزب کارگران سوسیال دموکرات روسیه، اکثریت بلشویک‌های حامی لنین بر اقلیت منشویک‌ها پیروز شدند و از طریق این اکثریت مضاعف، مأموریت انقلاب را به انجام رساندند.

حزب کمونیست چین نظریه پیش‌تاز پرولتاریا را بیش از پیش توسعه داد و ماهیت دوگانه حزب کمونیست چین را به عنوان هم پیش‌تاز طبقه کارگر چین و هم پیش‌تاز مردم چین و ملت چین تبیین کرد.

به طور خلاصه، دلیل اینکه سوسیالیسم می‌تواند از پوپولیسم فراتر رود این است که اقلیت ممتازی از میان پرولتاریا و توده‌های مردم یک حزب را تشکیل می‌دهند و تحت رهبری حزب، نظام‌هایی را ایجاد می‌کنند که منعکس‌کننده اراده اکثریت است و سیاست‌هایی را به پیش می‌برند که در راستای منافع مردم باشد. به نظر من، این در مقایسه با دموکراسی لیبرال غربی، یک دموکراسی واقعی است که با موفقیت مسئله رابطه اکثریت و اقلیت را که قبلاً به آن اشاره کردم، حل می‌کند. به نظر من، در مرحله کنونی تاریخ بشر، این تنها وسیله واقعی برای تحقق دموکراسی است.

در پایان خلاصه کنم که جنبش‌های پوپولیستی مختلف در اروپا و آمریکا در قرن نوزدهم، مسیرهای متفاوتی را طی کردند. آنهایی که از هدایت نظری و رهبری سازمانی علمی برخوردار بودند، راه سوسیالیسم را در پیش گرفتند و آنهایی که شیفته سیاست پارلمانی بورژوازی شدند، در نهایت توسط سرمایه‌داری رام شدند. اگرچه پس از جنگ جهانی دوم، دوره کوتاهی از دوران خوش خیالی موسوم به پیشرفت‌گرایی آمریکا و دولت رفاه اروپا را تجربه کردند، اما از دهه هفتاد به بعد، جایگاه و منافع طبقه کارگر به طور مداوم کاهش یافت و در نهایت مجبور شدند امروز بار دیگر به شیوه‌ای پوپولیستی سر برآورند.

جنبش‌های پوپولیستی و پوپولیسم امروز در کشورهای مختلف، ذاتاً یک ایدئولوژی خرده‌بورژوازی است و ریشه آن در ناتوانی دموکراسی دروغین غربی در تأمین خواسته‌های واقعی مردم نهفته است. پوپولیسم، در سایه تضاد اساسی سرمایه‌داری و فقدان تئوری علمی و رهبری سازمانی برای توده‌های مردم، یک حرکت کور و بی‌نظم است که تنها می‌تواند بین رادیکالیسم و شکست‌گرایی سرگردان باشد و در نهایت اغلب مورد سوءاستفاده و تحریک جاه‌طلبان قرار می‌گیرد.

در مورد جریان جهانی پوپولیسم، به نظر من یک رویکرد علمی این است که نه می‌توانیم به طور کامل مشروعیت واقعی آن را انکار کنیم و نه می‌توانیم به سادگی بر حقانیت آن تأکید کنیم، زیرا پوپولیسم خود ریشه بیماری نیست، بلکه تنها یک علامت از سرمایه‌داری است. این جریان ناگزیر بر چین نیز تأثیر خواهد گذاشت، به ویژه در فضای افکار عمومی اینترنتی که می‌توان پدیده‌های مشابه پوپولیسم را مشاهده کرد. اما ما نباید نگران باشیم، زیرا تا زمانی که ما به تئوری پیشرفته، سازمان پیشرفته، نظام پیشرفته و سیاست پیشرفته پایبند باشیم، یک جامعه می‌تواند به طور مؤثر بر پوپولیسم غلبه کند و آن را حل نماید و زمینه‌های پیدایش آن را از بین ببرد.

از توجه شما سپاسگزارم.

[بحث میزگرد]

مجری: آقای فانگ سخنرانی خود را ارائه دادند و در آن به طور مفصل توضیح دادند که پوپولیسم چیست، چگونه به وجود می‌آید و چه تأثیری بر جامعه دارد و غیره. آقای ژانگ، آیا متوجه شده‌اید که در این سال‌ها، به ویژه در غرب، زمانی که جنبش‌های پوپولیستی رونق می‌گیرند، آیا همان زمانی نیست که کل توسعه اجتماعی یک کشور با بن‌بست مواجه می‌شود؟

ژانگ ویوی: زمانی که بحران‌ها و چالش‌های بزرگ رخ می‌دهند و منافع بسیاری به خطر می‌افتد، پوپولیسم به طور خاص برجسته می‌شود. یک مشکل پوپولیسم این است که اکنون به یک برجسب تبدیل شده است و هم جناح چپ و هم جناح راست از آن برای متهم کردن یکدیگر استفاده می‌کنند. چینی‌ها می‌توانند با دیدگاهی نسبتاً بی‌طرفانه به آنها نگاه کنند. برای مثال، در بحث قبلی ما در مورد گسترش اتحادیه اروپا، در واقع گروهی از نخبگان سیاسی اروپا بسیار امیدوار بودند که اتحادیه اروپا را به یک ایالات متحده اروپا، مانند ایالات متحده آمریکا، تبدیل کنند و به همین دلیل پیش‌نویس «قانون اساسی اتحادیه اروپا» را تهیه کردند.

اما گفته می‌شود که آمریکایی‌ها خرابکاری کردند. آمریکایی‌ها می‌خواستند فضایی ایجاد کنند که هر چه دموکراتیک‌تر، بهتر. آنها گفتند که اتحادیه اروپا «کسری دموکراتیک» دارد و یک نهاد نخبه‌گرا است که با مردم عادی ارتباطی ندارد و در بروکسل از مردم عادی اروپا بسیار دور است. در نهایت، وضعیتی ایجاد شد که هر چیزی باید با همه‌پرسی تعیین شود. این «قانون اساسی اتحادیه اروپا» حتماً باید به همه‌پرسی گذاشته می‌شد. در همه‌پرسی، ابتدا فرانسه - که مهم‌ترین کشور بود - آن را رد کرد و در نتیجه، تا به امروز، ادغام بیشتر اتحادیه اروپا دشوار بوده است.

متأسفانه، وقتی پوپولیسم به حد نهایی خود می‌رسد، هیچ سودی برای جامعه ندارد. فان یونگ‌پنگ: به عنوان مثال، پوپولیسم کمی شبیه واکنش ایمنی بدن ماست. واکنش ایمنی می‌تواند مناسب باشد یا بیش از حد و بی‌نظم. گاهی اوقات واکنش بیش از حد به بدن آسیب بیشتری می‌رساند. پوپولیسم نیز همین‌طور است. این یک روش علمی برای حکمرانی یا اصلاح نیست، بلکه یک واکنش احساسی به بیماری‌های اجتماعی است. بنابراین، اگر بپرسید آیا در آن

جنبه‌های مثبت یا مترقی وجود دارد، قطعاً وجود دارد و می‌تواند برخی از بیماری‌های مزمن را از بین ببرد، اما نمی‌تواند جایگزینی ایجاد کند و این یک مشکل بزرگ است. علاوه بر این، جنبش‌های پوپولیستی به طور طبیعی خواسته‌های گروه‌های ذینفع مختلف را در خود جای می‌دهند. کشاورزان این را می‌خواهند، کارگران پایین‌دست آن را می‌خواهند، صاحبان کسب‌وکارهای کوچک آن را می‌خواهند. در تاریخ جنبش سوسیالیستی مدرن می‌بینیم که مارکس، انگلس و دیگران چه نیروی عظیمی را صرف انتقاد از این و آن کردند، فقط برای متحد کردن افکار همه، که کار بسیار دشواری بود. یک جنبش پوپولیستی بی‌نظم، ترکیبی از نیروهای مختلف است و نتیجه آن این است که در نهایت توسط دیگران مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد. از منظر کوتاه مدت، ممکن است در برخی مسائل خاص به پیشبرد اصلاحات کمک کند، اما از نظر اساسی، نمی‌تواند مشکلات اساسی یک جامعه را حل کند.

مجری: واکنش اول آن ممکن است تخلیه احساسات باشد، واکنش دوم پیشبرد تغییرات کوچک، اما نمی‌تواند مشکلات اساسی را حل کند.

ژانگ ویوی: این همچنین چالشی برای علوم اجتماعی است، زیرا اغلب تعریف دقیق آن دشوار است. برای مثال، همه در مورد طبقه متوسط صحبت می‌کنند، اما تعریف مورد توافق همگان وجود ندارد. پوپولیسم نیز همین‌طور است، تعریف مورد توافق همگان ندارد. اما وقتی شما از پوپولیسم صحبت می‌کنید، همه کم و بیش آن را می‌فهمند، اما نمی‌توانند آن را به طور واضح بیان کنند. بنابراین، من گاهی فکر می‌کنم که در تحقیقات علوم اجتماعی، ما چیزی داریم به نام «تعریف کاربردی»، یک تعریفی که می‌توان به طور موقت از آن استفاده کرد و همه کم و بیش در مورد آن توافق دارند. من فکر می‌کنم آیا می‌توان تعریفی اساسی از پوپولیسم ارائه داد که ویژگی‌های آن را به نوعی روشن کند و هم در داخل و هم در خارج از کشور قابل استفاده باشد؟

در سال ۲۰۲۱، وقتی ما برنامه «پوپولیسم فراگیر در غرب» را ساختیم، من این مفهوم را مطرح کردم که نکته کلیدی غیبت عقلانیت و پیروی کورکورانه از اکثریت است، تقریباً چنین معنایی. ما می‌گوییم با ترکیب مدل چینی، اگر فقط دموکراسی وجود داشته باشد و تمرکز نباشد، اغلب به پوپولیسم منجر می‌شود. اگر هم دموکراسی و هم تمرکز وجود داشته باشد، می‌توان مشکل

پوپولیسم را حل کرد. بنابراین، آقای فانگ نیز همین منظور را داشتند، اینکه چرا در چین می‌توان به طور نسبتاً خوبی از این مشکل اجتناب کرد، ما از نظام تمرکز دموکراتیک استفاده می‌کنیم. برای مثال، اگر همه در اینترنت یک چیز را فریاد بزنند، ما لزوماً همان کار را انجام نمی‌دهیم.

مجری: آقای ژانگ همچنین به طور خاص اشاره کردند که پوپولیسم در غرب به راحتی به عنوان ابزار مورد استفاده قرار می‌گیرد. ما همچنین متوجه شده‌ایم که حاکمان وقتی به آن نیاز دارند، از آن به عنوان ابزار استفاده می‌کنند. اگر پوپولیسم به نفع آنها باشد، می‌توانند از آن به عنوان ابزار استفاده کنند، اما اگر به ضرر آنها باشد، می‌توانند آن را به عنوان یک برچسب منفی به دیگران بزنند، درست است؟

فان یونگ‌پنگ: بله، قطعاً این دو نوع استراتژی وجود دارد. این بدان معناست که تأثیر جنبش‌های پوپولیستی بر کشورهای غربی نیز دوگانه است. از یک طرف، تا زمانی که به یک فوران شدید نرسد، اغلب در نهایت به عنوان ابزاری برای بازی و تغییر مهره بین گروه‌های ذینفع مختلف و گروه‌های سرمایه‌داری مختلف عمل می‌کند. از طرف دیگر، اگر این جنبش در یک محدوده قابل کنترل تا حد معینی پیشرفت کند، وارد یک مرحله غیرقابل کنترل می‌شود و در نهایت ممکن است یا به مسیری شبیه فاشیسم و نازیسم برود یا به فروپاشی و تجزیه اجتماعی منجر شود. حتی برای طبقه حاکم و طبقه سرمایه‌دار نیز بازی با آتش محسوب می‌شود. مجری: بله، دیر یا زود به خودشان ضربه خواهد زد.

ژانگ ویوی: بله، اکنون می‌بینید که رسانه‌های اصلی غربی، رسانه‌های تحت کنترل لیبرال‌ها و آزادی‌خواهان، افرادی مانند آلپس وایدل از حزب آلترناتیو برای آلمان را کاملاً به حاشیه می‌رانند، با وجود اینکه در واقع نزدیک به ۲۵ تا ۳۰ درصد آرا را به دست آورده است، اما او را به عنوان راست افراطی برچسب می‌زنند. در واقع اگر با دقت نگاه کنید و با استفاده از نظریه مارکسیستی چین به تحلیل مسائل مشخص بپردازید، او بسیاری از روش‌های حکمرانی و سیاست‌گذاری، از جمله نگرش او در مورد جنگ روسیه و اوکراین و غیره را مطرح می‌کند که اگر عقلانی تحلیل شود، بخشی از آن منطقی است.

مجری: شما همچنین اشاره کردید که غرب هنگام صحبت از پوپولیسم، گاهی اوقات برچسب می‌زند. ما گاهی اوقات هنگام تحلیل بسیاری از مسائل غرب، از جمله برخی مفاهیم سیاسی، متوجه می‌شویم که آنها به راحتی برچسب می‌زنند، چرا؟

ژانگ ویوی: این از ویژگی‌های غرب است، زیرا به نظر من ویژگی سیاست غرب، تفرقه بینداز و حکومت کن است. اول باید تقسیم کرد و برچسب زدن ساده‌ترین راه برای تقسیم است.

مجری: آقای فانگ در سخنرانی خود به یک مجموعه مهم از مفاهیم اشاره کردند: اکثریت و اقلیت، «اکثریت در میان اقلیت» و «اقلیت در میان اکثریت» که دائماً در حال تغییر هستند. غرب اکثریت را تفکیک می‌کند تا راحت‌تر کنترل کند، اما رویکرد ما این است که سازماندهی می‌کنیم. این تفاوت بزرگ بین دو نظام است.

فان یونگ‌پنگ: هدف اولیه این دو نظام متفاوت است و همچنین منطق توسعه دو تمدن پشت سر آنها متفاوت است.

از بقیه مسائل بگذریم، فقط در مورد غرب صحبت کنیم. تمدن غرب از گذشته تا به امروز، تقریباً تمام اشکال تمدنی آن به این صورت بوده است که اقلیتی بسیار کوچک در رأس هرم قدرت قرار گرفته و بر اکثریت جمعیت حکومت کرده‌اند. آنها به طور خاص دوست دارند به بخشی از مردم برچسب بزنند. برای مثال، در شهرهای ایتالیایی قرون وسطی، بیش از ۹۰ درصد مردم شهروند نبودند، یا در آتن باستان اکثریت مردم شهروند نبودند، بنابراین دموکراسی به شما مربوط نمی‌شد، دموکراسی که من از آن صحبت می‌کنم در حلقه کوچک ما بود. سرمایه‌داری مدرن نیز بدون شک چنین است.

تمدن ما واقعاً متفاوت است. از دوران شانگ و ژو، به ویژه از دوران ژو غربی، می‌توانیم ببینیم که این تمدن به تدریج شکلی به خود می‌گیرد که همه را انسان می‌داند. حتی اگر سلسله مراتب وجود داشته باشد، من شما را به عنوان انسان می‌پذیرم و شما را از برچسب انسانیت حذف نمی‌کنم. بنابراین، نتیجه نهایی ناگزیر این است که همه در نهایت یک جامعه اکثریت را تشکیل می‌دهند، و این منجر به شکل‌گیری چنین فرهنگ مردم‌گرایانه و برابری طلبانه‌ای در فرهنگ ما می‌شود.

امروزه با توسعه مفاهیم تمدن مدرن، از جمله مفاهیم نظریه دموکراسی سوسیالیستی، به تعادل بهتری بین اکثریت و اقلیت دست یافته‌ایم.

در مورد اکثریت و اقلیت، آقای ژانگ به همه‌پرسی پیش‌نویس پیمان قانون اساسی اتحادیه اروپا نیز اشاره کردند که بسیار جالب بود. من در ابتدا در زمینه مطالعات اروپا کار می‌کردم و دلیل تغییر رشته‌ام همین موضوع بود. فریب خوردم (در ابتدا) فکر می‌کردم خیلی خوب است، در آن زمان بسیار هیجان‌زده بودم و فکر می‌کردم اگر این کار انجام شود، یک آزمایش نهادی بزرگ در تاریخ بشر خواهد بود، اما چنین موضوع مهمی به همه‌پرسی گذاشته شد و توسط درصد بسیار کمی از مردم فرانسه و هلند رد شد؛ همان‌طور که آقای ژانگ گفتند، آنها فقط به طور یک‌جانبه برچسب زدند و گفتند من دموکراسی می‌خواهم، اما تمرکز وجود نداشت.

بعدها چرا به مطالعه آمریکا پرداختم؟ می‌خواستم ببینم آیا هنگام تدوین قانون اساسی آمریکا در آن زمان همه‌پرسی برگزار شد یا خیر، خیر. آمریکا یک نظام تدوین قانون اساسی نخبگانی نمونه بود که تمرکز را می‌خواست نه دموکراسی را، بنابراین طرز فکر غربی‌ها یک طرز فکر دوقطبی است. چین چه در بعد تمدنی و چه در بعد نهادی، بدون شک از آنها برتر است. بنابراین، مشکلاتی مانند پوپولیسیم در دوره‌های مختلف در ما ظاهر می‌شود، اما به یک چالش و تهدید بسیار بزرگ تبدیل نخواهد شد.

مجری: استاد فانگ قبلاً در زمینه اروپا تحقیق می‌کردند و ناگهان اروپا را شناختند و به تحقیق در مورد آمریکا روی آوردند و آمریکا را نیز شناختند.

فان یونگ‌پنگ: آن زمان من با نخست‌وزیر سابق بلژیک، آقای گای ورهوفستات، که کتابی با عنوان «ایالات متحده اروپا» نوشته بود، و همچنین با رئیس‌جمهور سابق فرانسه، آقای والرئیسکار دستن، ملاقات کردم. هر دوی آنها نسبت به این موضوع بسیار خوش‌بین بودند، اما ناگهان ضربه سختی خوردند. پس از آن، بحران وام‌های مسکن ثانویه در آمریکا، بحران بدهی‌های دولتی اروپا و تا به امروز، کل اروپا در یک مسیر رو به زوال و سرنوشت رها شدن قرار گرفته است.

ژانگ ویوی: یکی از نویسندگان اصلی «قانون اساسی اتحادیه اروپا»، آقای آدالیل، محقق ارشد فرانسوی و مشاور ارشد سابق فرانسوا میتران بود. من به فرانسه رفتم و به طور خاص با او صحبت

کردم. او مرا به خانه‌اش دعوت کرد و در حین صرف غذا با هم گپ زدیم. او در واقع یکی از نویسندگان اصلی «قانون اساسی اتحادیه اروپا» بود. آنها در آن زمان فکر می‌کردند و او به وضوح معتقد بود که باید مسیر نخبه‌گرایی را دنبال کنند، زیرا همه‌پرسی بسیار دشوار بود و مردم عادی معمولاً چنین مسائل پیچیده‌ای را درک نمی‌کنند، درست مانند همه‌پرسی برگزیت در بریتانیا. چنین موضوع پیچیده‌ای را حتی یک فرد دارای مدرک کارشناسی ارشد یا دکترا هم ممکن است درک نکند، یک نظام متشکل از هزاران توافق، اما در نهایت توسط پوپولیسم شکست خورد.

فان یونگ‌پنگ: آنها هم چاره‌ای نداشتند، در واقع توسط آمریکا دستکاری می‌شدند.

مجری: بنابراین، پوپولیسمی که ما در مورد آن صحبت می‌کنیم، در واقع ابزاری در دست حاکمان غربی است. البته، این یک پدیده اجتماعی و یک واکنش است، اما اغلب به عنوان ابزاری برای حاکمان مورد استفاده قرار می‌گیرد. در فرهنگ و نظام ما در چین، پوپولیسم چندان ظاهر نمی‌شود، و حتی اگر چنین مظاهری وجود داشته باشد - زیرا شما همیشه احساسات دارید و آنها را ابراز می‌کنید - اما جریان اصلی نخواهد شد و آسیب زیادی به جامعه وارد نخواهد کرد. این یک دیدگاه اساسی است. اما به هر حال، ما شاهد رونق اینترنت هستیم و همه در اینترنت آزادانه صحبت می‌کنند و دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. آیا به نظر شما چنین ابزار عقاید آنلاینی مشکلی ندارد؟

ژانگ ویوی: به نظر من، با توسعه رسانه‌های اجتماعی و اینترنت، گسترش پوپولیسم اجتناب‌ناپذیر است. هر کسی می‌تواند صدایش را بلند کند و همه به دنبال تیت‌های جذاب هستند تا ترافیک کلیک و لایک و بازدید به دست آورند. در نتیجه، صداهای افراطی مختلفی ظاهر می‌شوند.

اما خوشبختانه یک ملت به تدریج به بلوغ جمعی می‌رسد. ببینید، اکنون چینی‌ها می‌گویند «بگذارید گلوله‌ها کمی پرواز کنند». برخی چیزها در عرض یک ساعت تغییر می‌کنند، در عرض پنج ساعت تغییر می‌کنند و به سرعت معکوس می‌شوند. بنابراین، چینی‌ها به تدریج می‌دانند که تمرکز دموکراتیک چین بسیار مهم است و ما از ثبات فوق‌العاده‌ای برخورداریم.

مجری: نظام انتخاباتی غرب، در واقع، در نهایت، افراطی‌ترین شکل پوپولیسم است، فقط اینکه با پوشش انتخابات و سیاست پنهان شده است.

فان یونگ‌پنگ: در مورد نظام انتخاباتی غرب، با توسعه عصر اینترنت، در واقع از نظر واقع‌گرایی ثابت شده است که این نظام منسوخ شده است. از انتخابات ترامپ در سال ۲۰۱۶ می‌توانیم ببینیم که او از شرکت کمبریج آنالیتیکا برای هدف قرار دادن تبلیغات انتخاباتی استفاده کرد. پیش‌فرض اساسی انتخابات این است: اول، من عقلانی هستم؛ دوم، یک واقعیت وجود دارد و من برای انتخاب می‌آیم. مشکل کنونی این است که عصر اینترنت افراد را غیرعقلانی کرده و در عین حال این موضوع را غیرواقعی کرده است. رأی‌دهندگان دموکرات یک چیز را می‌بینند و رأی‌دهندگان جمهوری خواه چیز دیگری را می‌بینند. چگونه این نظام انتخاباتی می‌تواند به بقای خود ادامه دهد؟

چه چالش‌هایی برای اینترنت ما ایجاد می‌کند؟ به نظر من، جنبه‌هایی وجود دارد که باید به آنها توجه شود. برای مثال، اول اینکه چون اینترنت مانع ورود به ابراز عقیده، مشارکت سیاسی و امور عمومی را کاهش داده است، من کیبورد دارم و می‌توانم در این مسائل شرکت کنم. این امر منجر به تنوع بالای نظرات شده و ادغام مفاهیم اجتماعی را دشوارتر از قبل کرده است. دوم اینکه، اینترنت باعث هم‌صدایی در کل شبکه می‌شود. مسائل کوچک، مانند یک تصادف رانندگی یا اختلافات اجتماعی، که در گذشته ممکن بود فقط در بازار محلی شنیده شود، به یک رویداد ملی تبدیل می‌شود. علاوه بر این، «اثر اتاق پژواک» وجود دارد، جایی که افراد با دیدگاه‌های مشابه یا در حلقه‌های اطلاعاتی مشابه، یک «اتاق پژواک» خودتقویت‌کننده تشکیل می‌دهند. ترکیب این دو، گاهی اوقات می‌تواند چالش‌های بزرگی ایجاد کند.

چالش دوم، چالش حکمرانی است، زیرا مدیران نظام ما نیز دائماً با مسائل جدیدی روبرو هستند. مسائل خیلی سریع پیشرفت می‌کنند. توسعه روزافزون اینترنت، من چگونه آن را مدیریت کنم؟ بنابراین، من دو خطر را مطرح می‌کنم: خطر واکنش بیش از حد و خطر واکنش دیر هنگام. گاهی اوقات برخی پدیده‌ها در اینترنت وجود دارد و همه فکر می‌کنند چرا کسی کاری نمی‌کند، اما گاهی اوقات وقتی مدیران واقعاً وارد عمل می‌شوند، همه احساس می‌کنند که ناگهان هیچ چیز رشد نمی‌کند. اینها همه چیزهایی هستند که باید در روند عمل به طور مداوم بهینه و پیشرفت داده شوند.

نکته آخر اینکه، یکی از چالش‌های ناشی از اینترنت، تأثیر خارجی است که می‌تواند منجر به دستکاری آگاهانه از خارج شود. آقای ژانگ بارها گفته‌اند که وقتی برق تایوان قطع می‌شود، فضای آنلاین ما پاک و آرام می‌شود.

مجری: در واقع، اینترنت مسائل جدید زیادی را برای ما مطرح کرده است. دبیرکل یک جمله دارد که می‌گوید حکمرانی باید از آزمون اینترنت سربلند بیرون آید. این برای هر یک از ما نیز صادق است، زیرا اینترنت در زندگی ما جدایی‌ناپذیر شده است. هر کسی باید یاد بگیرد که اینترنت دقیقاً چیست، اکولوژی آنلاین چیست و من باید با چه نگرشی با آن کنار بیایم، نه اینکه کاملاً تحت تأثیر آن قرار بگیرم. عقلانیتی که آقای ژانگ به آن اشاره کردند، چالشی برای ساختن عقلانیت فردی ماست.

ژانگ ویوی: من همیشه می‌گویم که اعتماد به نفس قلبی چین از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. برنامه ما بسیار بر اعتماد به نفس تأکید دارد، اکنون به آن «چهار اعتماد به نفس» می‌گویند. برای مثال، در مورد «مقایسه بزرگ» اخیر بین چین و آمریکا در شبکه اجتماعی شیائوهونگشو، در واقع در ابتدا برخی افراد کمی نگران بودند، اما مؤسسه چین ما در اولین فرصت احساس کرد که بسیار خوب است و از چنین شفافیتی حمایت کرد. نگرش ما معمولاً همین‌طور بوده است و چنین تجربه‌ای داریم. اکنون فرصت فرا رسیده است و همین است.

پرسش و پاسخ

تماشاگر (شیا شینی، دانشجوی کارشناسی ارشد سال اول از نانجینگ، جیانگسو): سلام به هر دو استاد و مجری. من شیا شینی هستم، دانشجوی کارشناسی ارشد سال اول از نانجینگ، جیانگسو. سؤالی که امروز می‌خواهم بپرسم این است که رسانه‌های اصلی آمریکا در گزارش‌های خود از چین اغلب دارای سوءنیت آشکار هستند. با توجه به رسانه‌های اصلی آمریکا، نقش آنها در گسترش پوپولیسم در آمریکا چگونه است؟ متشکرم استاد.

ژانگ ویوی: از آنجا که رسانه‌های آمریکا، به ویژه رسانه‌های اصلی، در مورد بسیاری از مسائل قضاوت‌های ایدئولوژیک خاصی دارند، بنابراین در مورد چین، چه ترامپ فعلی و چه اقدامات

متعددی که او در دوره اول ریاست جمهوری خود علیه چین انجام داد، و چه دموکرات‌ها نیز همین‌طور هستند، یک توافق وجود دارد که ضد کمونیسم و ضد چین باشند. بنابراین، جریان اصلی رسانه‌ها ضد کمونیسم و ضد چین هستند، که باعث می‌شود اکثر افراد دیگر جرات نکنند علناً از چین تعریف کنند. این‌قدر از نظر سیاسی درست است.

در ژوئیه سال گذشته، دانشگاه استنفورد گزارشی منتشر کرد که در آن به این موضوع پرداخته بود که چرا نزدیک به هفتاد درصد از محققان چینی مقیم آمریکا اکنون در حال ترک آمریکا هستند. یکی از دلایل مهم این است که طبق نظرسنجی‌ها، حدود سی تا چهل درصد احساس می‌کنند در آمریکا امنیت ندارند و هفتاد درصد احساس می‌کنند در آمریکا مورد استقبال قرار نمی‌گیرند. این دلایل اصلی ترک آمریکا یا تمایل آنها به ترک آمریکا است. بنابراین، پوپولیسم با ایجاد بدنامی، در نهایت به منافع خود آمریکا آسیب می‌رساند.

فان یونگ‌پنگ: رسانه‌های اصلی غرب در واقع اکنون یک شکل بسیار فاسد و منحط هستند. رسانه‌ها در تاریخ تأسیس آمریکا نقش بزرگی ایفا کردند، زیرا آمریکا یک کشور مهاجرپذیر بود. در ابتدا، پس از بیرون راندن بومیان آمریکایی، زمین‌های خالی زیادی وجود داشت. اساساً، اگر می‌خواستیم یک شهر بسازیم، مجوز دولتی می‌گرفتم، به زمین‌های علفزار می‌رفتم و یک تابلو نصب می‌کردم که این مکان لوئیزویل نام دارد. اولین کاری که انجام می‌دادم چه بود؟ ابتدا یک دستگاه چاپ تهیه می‌کردم و چند روزنامه چاپ می‌کردم، سپس به نیویورک می‌رفتم و افرادی را استخدام می‌کردم تا در بندر نیویورک آنها را توزیع کنند و مهاجران را جذب کنند. بنابراین، در روند شکل‌گیری شهرهای اولیه آمریکا، رسانه‌ها نقش بسیار بزرگی ایفا کردند.

دوم اینکه، این رسانه‌ها همگی روزنامه‌های محلی بودند که اخبار درون جامعه را منتقل می‌کردند، و سپس مردم در صورت بروز مشکل با هم به خیابان می‌آمدند و با هم بحث می‌کردند. این امر نقش پیشرفت‌بخشی در توسعه مردم‌سالاری و ضد فئودالی اولیه آمریکا داشت.

اما بعدها، با ظهور رقابت‌های سراسری در آمریکا، رسانه‌های سراسری به وجود آمدند. رسانه‌های آمریکا دیگر آن چیزی نیستند که در تاریخ خود به عنوان قوه چهارم، نظارت، روشنگری افکار عمومی و کمک به مردم برای اعمال نظارت بر دولت تبلیغ می‌کردند. این کارکردها اکنون اساساً از بین رفته‌اند.

اکنون این رسانه‌های بزرگ سنتی سراسری در واقع به ابزاری برای حماقت‌سازی و بازی با پوپولیسم آتشین تبدیل شده‌اند. در سال‌های اخیر، عمدتاً رسانه‌های تحت کنترل دموکرات‌ها، از جمله برخی رسانه‌های جمهوری‌خواه، عمداً در حال دستکاری پوپولیسم بوده‌اند. چرا؟ من پوپولیسم را به پوپولیسم خودم تبدیل می‌کنم تا پوپولیسم شما را به چالش بکشم. امروزه شاهد فوران پوپولیسم بی‌نظم هستیم که در واقع ارتباط زیادی با فروپاشی رسانه‌های قدیمی و ظهور رسانه‌های جدید دارد.

ژانگ ویوی: بله، همان‌طور که اکنون در غرب به طور کلی پذیرفته شده است، وارد عصر پساحقیقت شده‌ایم. هیچ حقیقتی وجود ندارد، هیچ‌کس به هیچ‌کس اعتماد ندارد، نه به دولت، نه به رسانه‌ها، به هیچ‌کس. چین نظام سیاسی ویژه‌ای دارد و ما هنوز می‌توانیم اطلاعات موثق منتشر کنیم، که بسیار مهم و پرمعناست.

فان یونگ‌پنگ: بزرگ‌ترین تفاوت این است که رسانه‌های رسمی ما باید حقیقت را ارائه دهند، در حالی که بسیاری از رسانه‌های اصلی آنها در حال ارائه توهم هستند.

مجری: در روند رقابت حزبی، همه متوجه شده‌اند که تمام رسانه‌های اصلی مشهور و سراسری آمریکا، جناح‌بندی شده‌اند، یا دموکرات هستند یا جمهوری‌خواه. قبلاً جناح‌های مختلف ممکن بود تا حدی احترام حرفه‌ای برای یکدیگر قائل باشند، اما پس از تشدید مبارزات سیاسی در این دو سال، حتی احترام حرفه‌ای نیز از بین رفته است. اگر هم‌زمان دو رسانه ملی مختلف (آمریکایی) را باز کنید، متوجه می‌شوید که آنها کاملاً متفاوت صحبت می‌کنند و به یکدیگر حمله می‌کنند.

تماشاگر (چن هائو، دانشجوی کارشناسی ارشد مهندسی برق از دانشگاه هوهای نانجینگ): سلام به هر دو استاد و مجری. من چن هائو هستم، دانشجوی کارشناسی ارشد مهندسی برق از دانشگاه هوهای نانجینگ. سؤال این است که طبق مشاهدات من، پدیده «اتاق پژواک» اطلاعاتی ناشی از الگوریتم‌های رسانه‌های اجتماعی به گسترش پوپولیسم در غرب کمک کرده است، اما آیا این امر تناقض ساختاری دموکراسی نیابتی غرب را نیز آشکار نمی‌کند؟ برای مثال، پیوند عمیق سیاست

انتخاباتی با منافع سرمایه، از دست دادن توانایی احزاب سنتی در ادغام افکار عمومی، یا عدم تمایل به ادغام و تمرکز صرف بر پایگاه رأی خود.

فان یونگ‌پنگ: کل نظام سیاسی غرب، همان‌طور که استاد ژانگ اغلب می‌گویند، نظام دوران پیش از صنعت است و من کاملاً با این نظر موافقم. این نظام در واقع در یک محیط تاریخی بسیار عقب‌مانده و محافظه‌کارانه، به دلیل انفجار ناگهانی نیروهای مولد، همراه با این نظام کهنه و عقب‌مانده به جامعه مدرن آمده است.

وقتی استبداد سرمایه و منافع تثبیت‌شده حاکمیت به اندازه کافی قوی می‌شوند، تمایل خود را برای انعکاس و ادغام افکار عمومی از دست می‌دهند. در این زمان، ظهور اینترنت، به ویژه ظهور الگوریتم‌ها، ابزار بسیار قدرتمندی برای دستکاری و گمراه کردن افکار عمومی در اختیار طبقه حاکم قرار داده است. در انتخابات، من می‌توانم از طریق یک ابزار فنی تعیین کنم که شما چه چیزی را می‌بینید و چه چیزی را انتخاب می‌کنید. در واقع، از نظر منطقی و از نظر واقعیت، مبنای ادامه وجود این نظام رد شده است. به زبان ساده، این نظام منسوخ شده و باید تغییر کند.

ژانگ ویوی: من فقط یک نکته را اضافه می‌کنم. از آنجا که شما قبلاً به نظام نیابتی غرب اشاره کردید، اگر به دموکراسی پارلمانی بریتانیا، نمونه بارز آن، نگاه کنید، نمایندگان از حوزه‌های انتخاباتی مختلف می‌آیند. برای مثال، اگر شما در منطقه شوئی‌هوی شانگهای هستید، نماینده منطقه شوئی‌هوی هستید و اگر از منطقه هونگکو هستید، نماینده منطقه هونگکو هستید. نظام نیابتی غرب این‌گونه است، برخلاف ما که هنگام انتخاب نمایندگان مردم، نه تنها منافع منطقه خود را در نظر می‌گیرید، بلکه منافع کل شهر، کل استان و کل کشور را نیز در نظر می‌گیرید. این یک دیدگاه کلی است، در حالی که آنها اغلب بر منافع خود، یک منطقه بسیار کوچک، تأکید می‌کنند. این امر منجر به عدم امکان شکل‌گیری برنامه‌ریزی‌های بلندمدت ملی فرامنطقه‌ای می‌شود و حتی اگر چنین برنامه‌ریزی‌هایی وجود داشته باشد، اغلب قابل اجرا نیستند. بنابراین، این مشکل اساسی آنهاست.

تماشاگر (ژانگ بیلون، دانشجوی کارشناسی ارشد سال سوم از دانشگاه علم و صنعت شرق چین): سلام به هر دو استاد و مجری. من ژانگ بیلون هستم، دانشجوی کارشناسی ارشد سال سوم از دانشگاه علم و صنعت شرق چین. سؤال این است که نه تنها در غرب، بلکه در اینترنت چین نیز

ناگزیر صداهایی از پوپولیسیم اینترنتی شنیده می‌شود. با توسعه اینترنت، سرعت انتشار این اطلاعات بسیار بالاست و اطلاعات نیز دچار شکاف می‌شوند. ناگزیر برخی افراد از این فرصت برای سوءاستفاده استفاده می‌کنند. چگونه باید از تمدن اکولوژیک آنلاین خود محافظت کنیم؟ متشکرم.

ژانگ ویوی: این موضوع همیشه در حال وقوع است. اکنون به دلیل سرکوب USAID (آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحده)، وضعیت کمی بهتر شده است. تایوان نیز به تدریج اعتماد به نفس خود را از دست می‌دهد و وضعیت کمی بهتر شده است، اما این مشکل همیشه وجود داشته است. بنابراین، من همیشه می‌گویم که گاهی اوقات اول اینکه بگذارید گلوله‌ها کمی پرواز کنند، دوم اینکه باور داشته باشید که ما توانایی رسیدگی به مسائل در هر سطحی را در همان سطح داریم، نه اغراق می‌کنیم و نه آن را کوچک می‌کنیم.

مجری: اکنون یک مشکل دیگر نیز وجود دارد، برای مثال، برای جلب توجه و جذب ترافیک آنلاین، زیرا برای اقتصاد پلتفرمی، ترافیک به معنای کسب درآمد است و این یک خواسته اقتصادی اساسی است. مشکلات زیادی نیز از این ناحیه ناشی می‌شود، زیرا چرا اخبار جعلی در اینترنت فراوان است؟ به این دلیل که منافی در آن دخیل است که آن را پیش می‌برد.

فان یونگ‌پنگ: منفعت یک مکانیسم محرک بسیار قوی است، می‌تواند کالا بفروشد و ترافیک می‌تواند درآمد ایجاد کند.

به نظر من، برخی اصلاحات در سطح کلان مورد نیاز است. برای مثال، این شرکت‌های بزرگ پلتفرمی، شرکت‌های خصوصی هستند، اما وقتی به اندازه معینی بزرگ می‌شوند، ماهیت آنها دیگر نمی‌تواند صرفاً به عنوان یک شرکت خصوصی در نظر گرفته شود. آنها دیگر یک شرکت خصوصی ساده نیستند، بلکه ماهیت زیرساخت عمومی را پیدا کرده‌اند. دولت باید اقدامات نظارتی و مدیریتی دقیق‌تری را برای پلتفرم‌ها وضع کند، از جمله برخی از قدرت‌های دولتی، از جمله حقوق سهام، قدرت نظارتی و حتی قدرت مشارکت در مدیریت و قدرت تنظیم‌گری. البته، این شامل فهرست شدن این شرکت‌ها در خارج از کشور و پس از تأمین مالی چندگانه، تبدیل شدن سهام آنها به پلتفرم‌های تحت کنترل سرمایه خارجی نیز می‌شود. باید به تدریج این پدیده را حذف کرد، زیرا در نهایت،

چیزهایی که به منافع اساسی مردم و زندگی توده‌ها مربوط می‌شود، باید تحت کنترل خودمان باشد.

علاوه بر پلتفرم‌ها، برخی از مشکلات پوپولیستی آنلاین نیز نیاز به مدیریت خوب دارند، زیرا پوپولیسم یک علامت است، نه خود مشکل. این نشان‌دهنده مشکل است، بنابراین باید بپرسیم، مشکل کجاست؟ برای مثال، اگر زندگی برخی از مردم رضایت‌بخش نیست، یا اگر شکاف طبقاتی وجود دارد و تضادهای اجتماعی رخ می‌دهد، برخی از مقامات محلی عادت به شیوه‌های ارتباطی بوروکراتیک دارند و در صورت بروز حادثه به موقع پاسخ نمی‌دهند، سپس تماشاگران احساس می‌کنند که حتماً مشکلی در این موضوع وجود دارد. این امر مستلزم آن است که ما با منطق عصر اینترنت به چنین رویدادهای عمومی پاسخ دهیم.